

يك شتر که تمام کرده باشد سادویم را و داخل در سالیم شده باشد و آنچه پیش از نضا اول
 یازدهم باقی باشد در آن چیز نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده شود و
 فصل چهارم در نضاکا و کوسفند در کار و نضاست اقل سه و دویم چهل و بعد
 چهل بخیر است در اختیار کردن چهل سه هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صدوق
 و اگر ممکن نباشد معیار اعتبار آنچه فرود گرفتن در آن بیشتر است و در هر سه و یک کا و یک
 ساله بدهد چه زیبا شده ماده و در هر چهل یک کا و ماده که داخل در سالیم شده
 و در کوسفند پنج نضاست اقل چهل و در آن یک کوسفند بدهد دویم صد
 بیست و یک است و در آن دو کوسفند بدهد سیم دویست و یک است و در آن سه
 کوسفند بدهد چهارم سیصد و یک است و در آن چهار کوسفند بدهد پنجم
 چهار صد و در آن و بیشتر از آن هر صد کوسفند یک کوسفند بدهد و کوسفند را
 که چاق کرده باشند از هر خود که در وقت آن که از بر کشید با دم نگاه داشته بمانند
 داخل در نضاست و کوسفند را که در مصرف زکوة میدهند اگر زیبا باشد داخل در سال
 شده باشد و اگر کوسفند باشد سال تمام کرده باشد و کوسفند و بز یا پیر و پیر و عیال
 نیست هر چند سینه که واجب است منحصر در آن باشد مگر آنکه هر چند باشد نابسته
 در مصاص زکوة و شرط آن کیفیت دادن و در آن چند فصل است فصل اول در مستحقین
 زکوة و اینها هشت صنفند اول و دویم فقرا و مساکین و دویم اسوء حال می باشد
 از اول و ضابطه که بان توان زکوة بایشا داد است که مالک مؤنه سال و
 خود نباشند به بالفعل و نه بالقوه از منافع مالم که قرار نموده باشند اما سرمایه دارد
 از بزرگ خود یا ناما، مستقلات یا کسبی بحال شخص یا مالک که قرار داده باشد آن را از
 برای اخراج که بان معیشت خود را گذرانند پس اصحاب مکاسبه که از کسب بقال
 ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیستند

۱۰۳
 هرگاه که کسر باشد با شکر من
 فصل پنجم در نضاکا و کوسفند در کار و نضاست اقل سه و دویم چهل و بعد
 چهل بخیر است در اختیار کردن چهل سه هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صدوق
 و اگر ممکن نباشد معیار اعتبار آنچه فرود گرفتن در آن بیشتر است و در هر سه و یک کا و یک
 ساله بدهد چه زیبا شده ماده و در هر چهل یک کا و ماده که داخل در سالیم شده
 و در کوسفند پنج نضاست اقل چهل و در آن یک کوسفند بدهد دویم صد
 بیست و یک است و در آن دو کوسفند بدهد سیم دویست و یک است و در آن سه
 کوسفند بدهد چهارم سیصد و یک است و در آن چهار کوسفند بدهد پنجم
 چهار صد و در آن و بیشتر از آن هر صد کوسفند یک کوسفند بدهد و کوسفند را
 که چاق کرده باشند از هر خود که در وقت آن که از بر کشید با دم نگاه داشته بمانند
 داخل در نضاست و کوسفند را که در مصرف زکوة میدهند اگر زیبا باشد داخل در سال
 شده باشد و اگر کوسفند باشد سال تمام کرده باشد و کوسفند و بز یا پیر و پیر و عیال
 نیست هر چند سینه که واجب است منحصر در آن باشد مگر آنکه هر چند باشد نابسته
 در مصاص زکوة و شرط آن کیفیت دادن و در آن چند فصل است فصل اول در مستحقین
 زکوة و اینها هشت صنفند اول و دویم فقرا و مساکین و دویم اسوء حال می باشد
 از اول و ضابطه که بان توان زکوة بایشا داد است که مالک مؤنه سال و
 خود نباشند به بالفعل و نه بالقوه از منافع مالم که قرار نموده باشند اما سرمایه دارد
 از بزرگ خود یا ناما، مستقلات یا کسبی بحال شخص یا مالک که قرار داده باشد آن را از
 برای اخراج که بان معیشت خود را گذرانند پس اصحاب مکاسبه که از کسب بقال
 ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیستند

خانهدار است و اگر کسی که...

و اگر اکتفا بنا با واجبه مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی که...
و کنیز و غلام و حیوان سوار داشته باشد که طاعتیان باشد و لایق و یا شد منع از
گرفتن زکوة نمیکند بلکه ظاهر است که هر چه محتاج الیه باشد زکوة آن شخص از آن است
و فروش و کتب علمی و غیر آنها منافی نیست و همچنین اگر شخصی سرمایه داشته باشد و آن
معامله نماید و نفع آن کفایت او را نکند و اگر کفایت نماید منافی است و همچنین اگر
و اگر کسی ادعا فقر بکند و صد یا کذب آن معلوم باشد عمل بمقتضا آن نماید و اگر حال او مجهول
باشد متفوح است قول چه قوی با چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد
چند بیت مالیه داشته باشد و حال ادعا تلف آن نماید کن در اخیس بلکه در قوی بلکه با امکا
مطلقا احوط است اعلام حال اوست بمقتضی نظر غالب احوط از آن در قوی در ادعا تلف
استعلام بتیست است و احوط از آن در اخیس علاوه نمودن سهم است سیم کسانی که تغییر
شده اند از جانب امام یا مجتهد از بر گرفتن زکوة از مردم و جمع ضبط و محاسبه کفایت
حمل نمودن و خوان هر چند غنی باشند چنانچه جماعتی از کفار که تالیف کرده شود
قلوب ایشان از بر جهاد و ظاهر بقیه این سهم است در حضور امام و در عصر غیبت
حمل خلافت پیغمبر غلامی که در روزی آقای خود در تحت شدت و مشقت و آزار باشد
آن را از مال زکوة میتوان خرید و آزاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و آزاد نمود اگر
یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة و همچنین در استخلاص بندها که مکاتبه شده باشد
و از دادن وجه مکاتبه بلیغ بعضی از غایب باشد آن وجه را از مال زکوة میتوان داد و
نیت در این سهم مقارن دادن ثمر است نه وقت خواندن صیغه حقوق و عقوبت صیغه
واقع نمیشود مشتمل کسانی که قرض داشته باشد و غایب از دادن آن باشند هر چند
از بیگ سونه سال داشته باشند که اگر آن را فرمایند عاجز از قوه سال شوند و احوط بقاء
دین است و دادن بعد از آن بایشان سهم فقر هر چند اقرب است که پیش از داده دین

از چهار چیز است که در زکوة با برسد و یکی از آنها...
باید بکند که هرگز نیت نکرده باشد که از آن...
مستحق قطع و وضو و غیره در صورتی که نیت با او...
نکند و در ادل عبادت بودن نیت با او...
استعمل است مقارن بودن نیت با او...
در آن که عبادت او از آن قبیل است و وضو...
نه بجز این چهار سال بلکه بجز وجود او...
تمام در آن چهار سال بلکه بجز وجود او...
عمل از آن چهار سال بلکه بجز وجود او...
و از بیگ سونه سال داشته باشند که اگر آن را فرمایند عاجز از قوه سال شوند و احوط بقاء دین است و دادن بعد از آن بایشان سهم فقر هر چند اقرب است که پیش از داده دین

فقره

فقرا و بین با ایشا میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم
مطلق خیرات است مثل بل بناختن و مسجد بنا نمودن و مدرساختن از غیر اشغول شدن
طلب علم دینیه و تعمیر کردن هر یک از آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار بشرط آنکه
بودن از آن هر چند فقیر بنا شدند و غنی باشند در غیر آن جهت هشتم اشخاصی که غنی
باشند در ولایت خود و بغیرت فداه یا مانند زکوة با ایشا میتوان داد بشرط آنکه سفر
ایشا معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض بگیرند و قدر نداشته باشند که
چیزی که در ولایت داشته باشند بفروشند و فصل نهم شرط است در جمیع اصناف
مگر صنف چهارم مطلقا و صنف هفتم فی الجمله که اثنی عشریه باشند مطلقا هر چند
بر تقدیر عدم وجود ایشا مستضعفان اهل خلاف و غیر ایشا یافت شود بلکه احوط
است که عادل باشند هر چند بعید بنیت عدم اعتبار آن در این در شهر سنه است
و اما در ایشا عدالت معتبر است چنانچه شرط نبود عدالت در صنف چهارم بر تقدیر
شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز اشکالست و اطفال شیعه زکوة میتوان داد
هر چند پدر ایشا زنده و فاسق باشند و نیز شرط است در گیرنده زکوة آنکه هائمی باشد
مگر آنکه زکوة دهند هائمی باشد یا آنکه خسر کفایت ایشان نکند و بر این تقدیر
جایز است گرفتن بقدر کفایت و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت است و نیز
شرط است اینکه واجب النفعند دهند زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زوجه
و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر بمصرف او
برساند فصل دهم آنکه متوجه بیرون کردن زکوة بشود مالک یا وکیل یا وصی
یا امام یا عامل چهار قبل امام هم باشد چه از قبل مجتهد عادل بلکه است است
بردن در نزد امام هم چنانچه مستات بردن در نزد مجتهد عادل در عین بنیت
خصوصا در اسوالم ظاهر مثل ثلثات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت صریحه

اینکه در این صنف چهارم ایشا عدالت معتبر است چنانچه شرط نبود عدالت در صنف چهارم بر تقدیر
شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز اشکالست و اطفال شیعه زکوة میتوان داد هر چند پدر ایشا زنده و فاسق
مگر آنکه زکوة دهند هائمی باشد یا آنکه خسر کفایت ایشان نکند و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر کفایت
و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورت است و نیز شرط است اینکه واجب النفعند دهند زکوة نباشد مثل پدر و مادر
و اولاد و زوجه و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر بمصرف او برساند
فصل دهم آنکه متوجه بیرون کردن زکوة بشود مالک یا وکیل یا وصی یا امام یا عامل چهار قبل امام هم باشد
چه از قبل مجتهد عادل بلکه است است بردن در نزد امام هم چنانچه مستات بردن در نزد مجتهد عادل در عین
بنیت خصوصا در اسوالم ظاهر مثل ثلثات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت صریحه

مثل سایر عبادات آن داعی است نه اخطار و معتبر است باقیه که سابق بر عمل
 نباشد هر چند بفاصله که باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند بلکه چه میکند
 کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید داعی که عین باقی باشد یا قصد نماید باشد مثل برپا شدن
 و قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم که نیت به بودن وجه از مال زکوٰۃ
 بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب این پس اگر امر کند احد را در حضور خود که
 بدو بفلا فلان کند مثلا در نظر از بابت زکوٰۃ باشد کفایت میکند و در صورتی که واسطه
 است باشد نه از باب توکیل چنانچه ذکر شد و مخوان از آنچه خود مطلع از عمل باشد کفایت
 میکند در آن مطلق صد در فعل هر چند بواسطه طفل غیر تین و عادم الشعور و جنون
 بلکه حیوان باشد داعی که غفلت و نسیا و رجوع از داعی از برای مالک و ندهد و اینها
 در حکم مباشرت مالک است عمل را و کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک و طاعت
 نیت واسطه نیت چه حاضر یا باشد مالک در حادادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک
 و مستحضر نیز نباشد احوط است که مالک در حین دادن بوکیل نیت کند و وکیل در
 دادن بار یا زکوٰۃ و او قصد کند که میدهم این زکوٰۃ را بنیایا رمو که خود قریب الی الله و
 واجب نیست قصد تعیین جنس زکوٰۃ و نیت تعیین نوع مثل زکوٰۃ فطر و غیره و وجوب
 واجب نیست درست مکرر در وقتی که تین مکلف به توقف در آن داشته باشد و واجب
 نیست قیمت نمودن زکوٰۃ در صیانتها مذکور بلکه به یک نفر از صنفی بد مجرب نیست
 و واجبست حد زکوٰۃ نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط بیک نفر کمتر از آنچه از رضا اول اطلاق
 و نقدی باید پسر و رود ندهند و آن سه اشقان صیرف در طلا و در و شقال و غیره و یک ربع
 اشقان است در نقد چنانکه گذشت و اگر مقدار که باید اخراج شود کمتر از مقدار که
 باشد یا آنکه اخراج نماید مقدار مذکور یا بیشتر را و باقی ماند کمتر از مقدار مذکور یا
 مراعات آن واجب نیست لیکن احوط در صورتی که در مراعات است باینکه یا نکند و اگر را

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کتاب

و از بر طرف اعلیٰ متحد میگشاید و فضل است که زکوة را در بید مال صریح نمایند بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتی که در آن بلد مستحق نباشد و بر این تقدیر جایز است بلکه واجبست و نقل میگردد که در آن مستحق نباشد اگر نباشد در آن بلد رسانیده بصا آن و اگر ببلد دیگر خواهند نمایند باصها مجاز است و اگر نقل نمود در آنجا جاهل استحقا رسانید مجزئت هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و جایز نیست تلخیص در رسانیدن با زبان از وقت و جواز آن مگر در حال عدم مثل انتظار مستحق یا غلبه بر عین مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تلخیص کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن است و اجرت کمال و در آن ان زکوة با مالکیت صحیح در زکوة فطر است و در آن مدو با است فای اقبال در مکلفین بدان و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است فصل اول در زکوة فطر بشرط بلوغ و عقل و عدم اغمار و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط و جویب نه صحت بخل و غیر آن از سایر شروط که شرط وجود و صحت است چنانچه اسلام شرط صحت است نه وجوب و غنی بودن صحیح و می شود بمالك بودن اخراج سال خود و عیال خود و چند بالفعل مالك بنامند باید که منعقد داشته باشد که بتدریج اخراج سال ازان بعمل آید و معتبر است مالك بودن مقدار زکوة فطر را زیاده یا خراج سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط ازان است که هر گاه مقدار زکوة را مالك باشد زیاده از وقت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند اقوی است بقیاس آن هر گاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یک نفر نباشد و در صورتی که یک سیر زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از سیر خود بید اول بعضی از عیال خود و هر یک از ایشان بیک سیر و اخیر از هر مستواند یکی از ایشان بید یا غیر ایشان و آن سنت است و این در قیاس است که عیال او تمام مکلف باشند و هر گاه کار اسلام اختیار کند در سیر زکوة از او ساقط او هر گاه پیش از خود

باید از این احوط است که در وقت زکوة فطر در آن بلد مستحق نباشد و اگر در آن بلد مستحق نباشد و در آنجا جاهل استحقا رسانید مجزئت هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و جایز نیست تلخیص در رسانیدن با زبان از وقت و جواز آن مگر در حال عدم مثل انتظار مستحق یا غلبه بر عین مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تلخیص کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن است و اجرت کمال و در آن ان زکوة با مالکیت صحیح در زکوة فطر است و در آن مدو با است فای اقبال در مکلفین بدان و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است فصل اول در زکوة فطر بشرط بلوغ و عقل و عدم اغمار و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط و جویب نه صحت بخل و غیر آن از سایر شروط که شرط وجود و صحت است چنانچه اسلام شرط صحت است نه وجوب و غنی بودن صحیح و می شود بمالك بودن اخراج سال خود و عیال خود و چند بالفعل مالك بنامند باید که منعقد داشته باشد که بتدریج اخراج سال ازان بعمل آید و معتبر است مالك بودن مقدار زکوة فطر را زیاده یا خراج سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط ازان است که هر گاه مقدار زکوة را مالك باشد زیاده از وقت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند اقوی است بقیاس آن هر گاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یک نفر نباشد و در صورتی که یک سیر زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از سیر خود بید اول بعضی از عیال خود و هر یک از ایشان بیک سیر و اخیر از هر مستواند یکی از ایشان بید یا غیر ایشان و آن سنت است و این در قیاس است که عیال او تمام مکلف باشند و هر گاه کار اسلام اختیار کند در سیر زکوة از او ساقط او هر گاه پیش از خود

و اگر خرج او با غیر شوهر نباشد زکوة او یا منقوع است و هم چنین است حکم غیر زن از آنها که
 واجب نفقه شخصی میباشند از قبیل پسر و پد هرگاه خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن
 کی یا مندی که نفقه ایشان بر آن واجبست و اما غلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی
 احوط لزوم اخراج است بر مولی هر چند در وجوب اشکالست و اگر عیال دیگری باشد بر او
 واجبست و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میا غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در
 نزد ایشان یا در وقت در جنس زکوة فطر و قدر آن و وقت پسر و کردن و مصران بودن
 دو فصل است فصل اول جنس آن منحصرا در قوت عیال النساء از کدم وجوب و خرمنا
 و کشت شیر و ملک و نمود و غیر آن و افضل پسر و کردن زکوة است از خرها و مورث و وقت
 غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتبه استند بهین ترتیب بر آن عا آن خوبست و اگر از بزرگ
 فقیر میزیم از این انفع باشد است اختیار آن و اگر زکوة را از جنس طلا و بعد از آن
 معلوم شدن نقصان آن واجبست تمام کردن آن را از همان جنس و کفایت میکند فقیر دادن
 بلکه از حج است اگر انفع باشد از بزرگ فقیر چه فاقد قوت غالب باشد زکوة دهند چه نباشد
 و اولی آنست که قیمت را از نظر بدهند هر چند فرق مدعیان طلا و نقره بلکه پول یا تیر نیست
 و معتبر در قیمت پسر و کردنست نه در واجب شدن و بلد دادن زکوة است نه اولی که در
 اوست و جایز از بزرگ کی که باید از چند نفر زکوة بدهد هر یک را از جنس بدهد و در وقت
 رجوع بخر بازار است و قدر که باید داده شود از بزرگ هر نفری یک صاع از جنس حبنا
 و مقدار صاع ششصد چهارده مثقال و ربع مثقال صیر است و آن نیم من بودن شامجد
 الا بیست پنج مثقال صیر و سه ربع است فصل دوم در واجب بودن زکوة فطر بغروب
 کردن آفتاب در روز آخر رمضان و بجا کردن زکوة است در احوط و افضل پس از آن
 زکوة است تا پیش از نماز عید و جایز نیست پس از آن وقت از نماز عید چه اول وقت نماز
 کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطر است و اگر پس از آن وقت بخواهد نمود

و اگر خرج او با غیر شوهر نباشد زکوة او یا منقوع است و هم چنین است حکم غیر زن از آنها که
 واجب نفقه شخصی میباشند از قبیل پسر و پد هرگاه خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن
 کی یا مندی که نفقه ایشان بر آن واجبست و اما غلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی
 احوط لزوم اخراج است بر مولی هر چند در وجوب اشکالست و اگر عیال دیگری باشد بر او
 واجبست و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میا غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در
 نزد ایشان یا در وقت در جنس زکوة فطر و قدر آن و وقت پسر و کردن و مصران بودن
 دو فصل است فصل اول جنس آن منحصرا در قوت عیال النساء از کدم وجوب و خرمنا
 و کشت شیر و ملک و نمود و غیر آن و افضل پسر و کردن زکوة است از خرها و مورث و وقت
 غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتبه استند بهین ترتیب بر آن عا آن خوبست و اگر از بزرگ
 فقیر میزیم از این انفع باشد است اختیار آن و اگر زکوة را از جنس طلا و بعد از آن
 معلوم شدن نقصان آن واجبست تمام کردن آن را از همان جنس و کفایت میکند فقیر دادن
 بلکه از حج است اگر انفع باشد از بزرگ فقیر چه فاقد قوت غالب باشد زکوة دهند چه نباشد
 و اولی آنست که قیمت را از نظر بدهند هر چند فرق مدعیان طلا و نقره بلکه پول یا تیر نیست
 و معتبر در قیمت پسر و کردنست نه در واجب شدن و بلد دادن زکوة است نه اولی که در
 اوست و جایز از بزرگ کی که باید از چند نفر زکوة بدهد هر یک را از جنس بدهد و در وقت
 رجوع بخر بازار است و قدر که باید داده شود از بزرگ هر نفری یک صاع از جنس حبنا
 و مقدار صاع ششصد چهارده مثقال و ربع مثقال صیر است و آن نیم من بودن شامجد
 الا بیست پنج مثقال صیر و سه ربع است فصل دوم در واجب بودن زکوة فطر بغروب
 کردن آفتاب در روز آخر رمضان و بجا کردن زکوة است در احوط و افضل پس از آن
 زکوة است تا پیش از نماز عید و جایز نیست پس از آن وقت از نماز عید چه اول وقت نماز
 کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوة فطر است و اگر پس از آن وقت بخواهد نمود

آنکه بید بقصد قربت و تصد نماید که اگر وقت با است آذاه و اگر قضا باید ادا قضا
 و اگر نه تصد باشد و اگر تعیین مقدار زکوة کیسے نماید باینکه جدا کردن اوقات خود قضا
 رسانید چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانید بفقیرین علیهم
 یا منتظر فقیر باشد تا خیر ضرر ندارد و جایز است جدا کردن زکوة را چه مستحق یافت
 چه نشود و مصرف زکوة فقط مصرف زکوة مال است و اولی است که آن را در غیر مصرف فقره
 صرف ننماید و جایز نیست که بفر فقیر بکند مگر از زکوة بکند مگر در صورتی که جمع
 شوند فقره آن قدر که نفری بیک مصرف فرسند که جایز است مگر دادن و جایز است
 بیک نفر این قدر بدهند که غنی شود و اولی است که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد
 بایشان بدهد و همسایر را مقدم بدارد بر شرف اقارب و اولی است که در وقت غنی شدن
 بر شرفی است مقدم بدارد و در جوانی دادن آن را با اولاد مؤمنین و شرط بودن عدالت
 در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده مگر آنکه دهند هاشمی باشد و اولی است که بفقیرین
 و نقل نمودن از بلد ببلد دیگر بجز آنست که در زکوة مال گذشت ولیکن در اینجا صرف
 کردن آن را در بلد ناکند در آن بیشتر است و اولی است که در حضور حاضر نبودن
 امام عم بین دو قبیه جامع شرط نمودی که ماسوا باشد بپسندند هر چند اگر خود بار زکوة
 رسانند بجزئیست **مبحث نهم در خمس است** و در آن دو باب است **باب اول در آنچه**
خمس بان تعلق میکند و در شرایط آن و در آن دو فصل است **فصل اول بدانکه**
که خمس در آن واجب است هفت چیز است اولی مال است که از کفار حریه در چهار است
 بیاید خواه متسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله مقولات باشد یا نه اینها در وقت است
 که جنگ با ذن امام عم باشد و اگر چنین نباشد و در خلافت باشد یا از سر آن بجز غارت
 این مثل سابق است و اگر ممکن باشد از آن امام عم مثل حال حضور امام و جنگ از برای
 دین است با اسلام ظاهر است که مال محض و حرام است و هم چنین در اموال کفار حریه که بگذرد

آنکه بید بقصد قربت و تصد نماید که اگر وقت با است آذاه و اگر قضا باید ادا قضا
 و اگر نه تصد باشد و اگر تعیین مقدار زکوة کیسے نماید باینکه جدا کردن اوقات خود قضا
 رسانید چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانید بفقیرین علیهم
 یا منتظر فقیر باشد تا خیر ضرر ندارد و جایز است جدا کردن زکوة را چه مستحق یافت
 چه نشود و مصرف زکوة فقط مصرف زکوة مال است و اولی است که آن را در غیر مصرف فقره
 صرف ننماید و جایز نیست که بفر فقیر بکند مگر از زکوة بکند مگر در صورتی که جمع
 شوند فقره آن قدر که نفری بیک مصرف فرسند که جایز است مگر دادن و جایز است
 بیک نفر این قدر بدهند که غنی شود و اولی است که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد
 بایشان بدهد و همسایر را مقدم بدارد بر شرف اقارب و اولی است که در وقت غنی شدن
 بر شرفی است مقدم بدارد و در جوانی دادن آن را با اولاد مؤمنین و شرط بودن عدالت
 در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده مگر آنکه دهند هاشمی باشد و اولی است که بفقیرین
 و نقل نمودن از بلد ببلد دیگر بجز آنست که در زکوة مال گذشت ولیکن در اینجا صرف
 کردن آن را در بلد ناکند در آن بیشتر است و اولی است که در حضور حاضر نبودن
 امام عم بین دو قبیه جامع شرط نمودی که ماسوا باشد بپسندند هر چند اگر خود بار زکوة
 رسانند بجزئیست **مبحث نهم در خمس است** و در آن دو باب است **باب اول در آنچه**
خمس بان تعلق میکند و در شرایط آن و در آن دو فصل است **فصل اول بدانکه**
که خمس در آن واجب است هفت چیز است اولی مال است که از کفار حریه در چهار است
 بیاید خواه متسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله مقولات باشد یا نه اینها در وقت است
 که جنگ با ذن امام عم باشد و اگر چنین نباشد و در خلافت باشد یا از سر آن بجز غارت
 این مثل سابق است و اگر ممکن باشد از آن امام عم مثل حال حضور امام و جنگ از برای
 دین است با اسلام ظاهر است که مال محض و حرام است و هم چنین در اموال کفار حریه که بگذرد

بلحیدله از تصرف ایشان و بیاورند و اجابت پسر و کردن خمر آن و نفع آن در حکم منافع
 مکاسب است دو قسم معادرات است حقه نمک و گوگرد و احوط دادن خمر است از کل سرخ و کل سر
 و سنگ آسپا و امان و کج هر چند ظاهر عدم جرم این حکم معدن بر آنجا لیکن از باب منافع مکا
 خمر یا هاتعلق میگردد سیم ملاکه در زیر زمین کوه باشد بجهت ذخیره خواه نقد یا
 یا غیر نقد نه بجهت حجرت و محافظت خواه در بار کفنا ر حریجه باشد یا نه چهارم اسلام بر آن
 باشد یا نه و چه در زمین موات باشد یا خامره و خواه در بار اهل اسلام لیکن در
 این صورت خالی نیست ازین که یا یافت شده است در زمین موات یا در خرابی که مالک ندارد و یا
 در زمین که مالک ندارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است خمر و یا مال یا بستانه آنچه اثر
 اسلام بر او باشد یا نشود و اما در صورت اخیر پس اگر مالک زمین غیر باشد پس اگر
 علم بر اینکه کس مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالکان نبوده اند مالک میشود
 چنانچه خمر آنرا و یک جنم از آن با خمر است و اگر علم ندارد بحال ایک سابقه رجوع نماید
 بزویک ترا و مالک زمین پس اگر ادعا ملکیت نماید باو باید بدو مطالبه بینه و آثار
 چه متعدد باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید اگر او ادعا
 ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و هم چنین حکم در سایر مالکین چنانچه هر چه
 که از دریا بفرود رفتن پسر و بیاوردند مثل خرما و بادام و آنچه بگذرد و رفتن پسر و بیاوردند
 داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرود رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم سایر جنمها
 است که بفرود رفتن تحصیل شود و اگر از رو آب گرفته شود خمر در آن واجب است بدو
 اعتبارنا بپشم منافع تجارت و شراعت و صنایع و جمیع انواع اکتساب و زیاد آنچه در
 نموده از یک سال از خوردگی و غیر آن در زیاد منافع شراعت و کسب هر چند کم باشد مثل سبزه
 کردن و همیشه و یونان کند با آوردن و فروختن و سقایی کردن و چیزی که بقیه است با تعلیم
 اطفال و عطف چند از صواب و کز تکبیر و غسل کوه جمع نمود و عملی و فاسد نمود و

علی الاحوط من
 علم بر اینکه کس مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالکان نبوده اند مالک میشود
 چنانچه خمر آنرا و یک جنم از آن با خمر است و اگر علم ندارد بحال ایک سابقه رجوع نماید
 بزویک ترا و مالک زمین پس اگر ادعا ملکیت نماید باو باید بدو مطالبه بینه و آثار
 چه متعدد باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید اگر او ادعا
 ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و هم چنین حکم در سایر مالکین چنانچه هر چه
 که از دریا بفرود رفتن پسر و بیاوردند مثل خرما و بادام و آنچه بگذرد و رفتن پسر و بیاوردند
 داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرود رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم سایر جنمها
 است که بفرود رفتن تحصیل شود و اگر از رو آب گرفته شود خمر در آن واجب است بدو
 اعتبارنا بپشم منافع تجارت و شراعت و صنایع و جمیع انواع اکتساب و زیاد آنچه در
 نموده از یک سال از خوردگی و غیر آن در زیاد منافع شراعت و کسب هر چند کم باشد مثل سبزه
 کردن و همیشه و یونان کند با آوردن و فروختن و سقایی کردن و چیزی که بقیه است با تعلیم
 اطفال و عطف چند از صواب و کز تکبیر و غسل کوه جمع نمود و عملی و فاسد نمود و

صلح با

بو عملی که رفتن اما مثل میرا و هدیه هدیه و محر و عوض خلع و حسن نکوته و صدق مند به چیزی
 که بچستان یا بوسیت منتقل شود بشخص و نماه و نقد و صید که بسا خود بنیاد در خوانه و زحمت است
 ابیدر هیچ یک خمس نیست ولیکن واجبست در نماه اینها و در نماه ملاک خمس از اذاده باشد هم
 چنین در زیاد قیمت با زار بلکه زیاد در عین بلکه در هیچ نیز اگر حاصل شود بدین قصد
 اکتساب مثل آنکه املاک را خرید و مقصود او زدا عت بود نه فروش آنها یا اصله منفعت
 در نظر نداشت و بهم برسد یا مالی ببارت بکسی منتقل شد و بدو اطلاع او و زیاد بهم
 رسانید یا منفعتی بر آن مترقی شود خمس واجب نیست و هرگاه جنبه از اجناس نکو بود
 بخس گرفت و به قدر نصاب بود و سال بر آنها گذشت واجب میشود بر او زکوة ششم
 زمین زراعتی است که ذمی از آن مسلمان بخرد و اگر کسی یا مثل آن نماید خمس در آن
 تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجبا او بر منفعت دادن و فوق
 در اینعین در سایر اقسام خمس نیز نیست بل ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت در
 جمیع نماید خصوصاً هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و مخوان باشد و اخراج قیمت از نقدین
 و مثل آن یا بعضی از آنها بشود هفتقر مال حلاله است که مخلوط بمال حرامی شده باشد
 فصل دوم شرط است در قسیم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمان یا از معاهد و
 دویم بیرون آنچه خروج شده باشد از بی اختیار تحصیل معد مثل زنج کشد و کذاختن و مثال
 اینها و اگر چیزی از معاد را تحصیل نمود و قصد اکتساب آن نداشت و قیمت آن زیاد شد در
 زیاد خمس نیست و در قسیم بیرون آنچه خروج کرده باشد در بیرون آورد و رسید بمقدار
 نصاب آن نصاب نقدین و در غیر نقدین مخیر است در اعتبار نصاب هر یک از
 نقدین و هر چه بعد از نصاب باشد در آن واجبست خمس در چهارم نیز نصاب و وضع
 شرط است و نصاب آن سبع مثقال صیر است و فرورفتن در آب هر چند بدو آن نیز
 خمس تعلق میگیرد لیکن آن داخل در منافع مکاسبست و در پنجم آنکه از خروج سال خود

اینست که در این باب
 در خمس از اذاده باشد هم
 در عین بلکه در هیچ نیز اگر حاصل شود بدین قصد
 مقصود او زدا عت بود نه فروش آنها یا اصله منفعت
 در نظر نداشت و بهم برسد یا مالی ببارت بکسی منتقل شد و بدو اطلاع او و زیاد بهم
 رسانید یا منفعتی بر آن مترقی شود خمس واجب نیست و هرگاه جنبه از اجناس نکو بود
 بخس گرفت و به قدر نصاب بود و سال بر آنها گذشت واجب میشود بر او زکوة ششم
 زمین زراعتی است که ذمی از آن مسلمان بخرد و اگر کسی یا مثل آن نماید خمس در آن
 تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجبا او بر منفعت دادن و فوق
 در اینعین در سایر اقسام خمس نیز نیست بل ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت در
 جمیع نماید خصوصاً هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و مخوان باشد و اخراج قیمت از نقدین
 و مثل آن یا بعضی از آنها بشود هفتقر مال حلاله است که مخلوط بمال حرامی شده باشد
 فصل دوم شرط است در قسیم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمان یا از معاهد و
 دویم بیرون آنچه خروج شده باشد از بی اختیار تحصیل معد مثل زنج کشد و کذاختن و مثال
 اینها و اگر چیزی از معاد را تحصیل نمود و قصد اکتساب آن نداشت و قیمت آن زیاد شد در
 زیاد خمس نیست و در قسیم بیرون آنچه خروج کرده باشد در بیرون آورد و رسید بمقدار
 نصاب آن نصاب نقدین و در غیر نقدین مخیر است در اعتبار نصاب هر یک از
 نقدین و هر چه بعد از نصاب باشد در آن واجبست خمس در چهارم نیز نصاب و وضع
 شرط است و نصاب آن سبع مثقال صیر است و فرورفتن در آب هر چند بدو آن نیز
 خمس تعلق میگیرد لیکن آن داخل در منافع مکاسبست و در پنجم آنکه از خروج سال خود

۱۱۴ که وجود آنها فوریت و تاخیر تا باخ سال جایز نیست و در هفت معتبر اجماع بود قدح ما
 آن و اما اگر مالک و قد آن هر دو معلوم باشد باید که شود ببالک و اگر مالک زاندا اند و
 آن را بداند بعد از یا ساقا لک باید تصدق کند آن را از برای مالک چه بقدر خمس یا کمتر باشد
 یا بیشتر و چه بسا داد بدهد یا بخواهد و تا باذن مجتهد نیست لیکن لیس خویب و اگر بداند
 مالک را و نداند مقدار او واجبست دادن زاید بر این تقدیر لازم می آید طریح ایجابی اگر
 مالک و مدیو هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود نگذرد ما بدیم در کیفیت
 قسمت و مضرت و شرایط از باخس و نحو آنست و در آن دو فصل فصل اول در قسمت
 و آن بستم منقسم میشود سه سهم آن از امام و آن در این عصر متعلق بخمس است
 الامرات و سه سهم دیگر از ایتا و قسما و این سبیل فصل دوم در تحت خمس نیست
 که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر آنچه ذمه میدهد از زمین که مسلم خرید
 و باقی احکام فحویست که در زکوة گذشت و لازم آتعیان اگر متعدد باشد در زکوة او خمس
 سهام امام و غیر امام و در قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خسر تعیین نمود و بعضی
 فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیست نموده بود بغير آن و شرط است در اصنا
 غیر از امام اینکه اثنی عشر باشند و اعاذلت شرط نیست هم چنین شرط است که از اولاد
 ما ستم که جد پسر یا باشند هر چند از اولاد علی بن ابیطالب نباشند و کفایت میکند از اولاد
 برادر ما ستم بود و این معتبر است و این معتبر است از جا بدنه از طرف مادر و نه از انت از با و
 سهیم از خمس میتوان داد و شرط است در تقسیم فقر و در این سبیل در بلد که خمیس گیرنده در
 آن بلد هم چنانکه در زکوة گذشت و قیمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لیکن احوط است
 و جایز نیست زباده از موهن سال بفقرا و ایتا ایشا دادن چنانچه جایز نیست باین سبیل
 از ایشا زاید از حد دادن و معتبر در سال فقیر از دادن خمس است و فرق نیست در وجوب
 خمس در میان حال حضور امام ۴ و حال غیبت و در میان امام و غیر امام و جایز است
 دادن

اینست که در مالک و مدیون هر دو معلوم باشد باید تصدق کند آن را از برای مالک چه بقدر خمس یا کمتر باشد یا بیشتر و چه بسا داد بدهد یا بخواهد و تا باذن مجتهد نیست لیکن لیس خویب و اگر بداند مالک را و نداند مقدار او واجبست دادن زاید بر این تقدیر لازم می آید طریح ایجابی اگر مالک و مدیو هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود نگذرد ما بدیم در کیفیت قسمت و مضرت و شرایط از باخس و نحو آنست و در آن دو فصل فصل اول در قسمت و آن بستم منقسم میشود سه سهم آن از امام و آن در این عصر متعلق بخمس است الامرات و سه سهم دیگر از ایتا و قسما و این سبیل فصل دوم در تحت خمس نیست که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر آنچه ذمه میدهد از زمین که مسلم خرید و باقی احکام فحویست که در زکوة گذشت و لازم آتعیان اگر متعدد باشد در زکوة او خمس سهام امام و غیر امام و در قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خسر تعیین نمود و بعضی فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیست نموده بود بغير آن و شرط است در اصنا غیر از امام اینکه اثنی عشر باشند و اعاذلت شرط نیست هم چنین شرط است که از اولاد ما ستم که جد پسر یا باشند هر چند از اولاد علی بن ابیطالب نباشند و کفایت میکند از اولاد برادر ما ستم بود و این معتبر است و این معتبر است از جا بدنه از طرف مادر و نه از انت از با و سهیم از خمس میتوان داد و شرط است در تقسیم فقر و در این سبیل در بلد که خمیس گیرنده در آن بلد هم چنانکه در زکوة گذشت و قیمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لیکن احوط است و جایز نیست زباده از موهن سال بفقرا و ایتا ایشا دادن چنانچه جایز نیست باین سبیل از ایشا زاید از حد دادن و معتبر در سال فقیر از دادن خمس است و فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام ۴ و حال غیبت و در میان امام و غیر امام و جایز است دادن

مالک

مالك سهم غير امام را با زبان واقعا سهم امام اختيار آن با مجتهد عادلست و مستر از نتمه
 اخراجا ساداتت مگر ممکن نباشد رسانيد مجتهد عادل و نه حفظ نمود تا آنکه خبر برسد
 چنانکه خود يا عدل مومنين از با نكود بسا داد بدهند خاتم در ساير حالات واجبست
 قصدت کردن غير آنچه ذکر شد مگر آنکه بنذر يا عهد يا عيني يا كفاره بر کسی واجب شود و حکم
 اينها بعد زين مذکور ميشود وليکن سنت مؤکداست تصدق کردن بقدر طاقت و گنجايز
 حال شخص در چنين موارد بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در اموال و نيست قرب و انجام و قبول هر
 چند بغير باشد و قبض باذن مالك بشرط نيت ديگرند تصدق مستحق فقير و مجازينست
 پس گرفتن تصدق و فضل در آن مخفود است مگر آنکه متهم شده باشد در روز يا مردم بترك
 مواثبات آنکه تصدق و اظهار متابعت نمودن مردم باشد و زانوا تصدق واجب فضل
 نداشتن است و سنت ابتدا بچنين دادن پيش از سوال و مخفوشدن از فقير بچاچا
 بظلمت و سنت ابيات تصدق نمودن در وقت حاجت و در نماز و بقراب خود نمودن
 بر وقتها ايشان و بزيهاشم خصوصا علويين از ايشا و سنت تصدق نمودن در اول روز
 و اول شب و در روزه نماز و بقراب خود دادن خصوصا از بزرگواران و امر نمودن بغير
 بلکه بغير بزرگواران که دعا کنند از بزرگواران و سنت ابدال نمودن چنين يا که نزد حج و
 باشد اختيار نمودن از بزرگواران تصدق کردن بزرگواران اموال را و مساعدت نمودن بر
 تصدق بفقير و سنت تقبل نمودن دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبل نمودن
 چيزي که تصدق نمود بعد از دادن بفقير و مکره است اظهار حاجت و فقر و مؤکداست
 در سوال نمودن در مجالس مکره آورد نمودن سايل نماز است تصدق نمودن باهل فقه بلکه
 راجح است خصوصا هرگاه حوالين شخص باشد و هم چيز است حکم غير شيعه از ساير اهل
 اسلام و چنان نيت زکوة گرفتن بپيشناشم مگر در حال ضرورت مگر زکوة آنکه از بزرگواران باشد
 و حرام نيت بر ايشا تصدق و اجبه غير زکوة از بزرگواران و کفار از و نحو آنها

۱۱۵ کیفیت استبراه از پول را اين
 و نميکند چيست که هم از است
 او را لحوط و اصل از جميع است
 که از دم سون من مقلد نايست
 سه دفعه دست بکشد بچشم که
 آنچه در سايمانده بجز اگر در ليل
 شود در بعد انکشت بزرگ است
 زهار و انکشت مستعدا زير
 و نيم کتار و بوقوه سه مرتبه
 تا سر قضيب بکشد و بياورد تا
 آنچه در سايمانده بجز باشد که
 ناييد بعد از آن سه روزه حشفه
 بيفشرد و مانند دوشيدن
 بقوت بکشد تا آنچه در حشفه
 از ترش بوده برون بيايد قسم
 بيز مثل او است مگر اينکه بدلا
 مکه قضيب را فشار دهد و بيا
 تا آنچه در او است او آن برون
 بيايد قسم بيم اين است که در
 هر مکه قضيب حشفه بچشم
 مذکور فشار دهد و لحوطه
 در پيچون اعمال مذکور است
 و ثمر استبراه اين است که در وقت
 خارج بعد از استبراه که شب
 شود و معلوم نباشد که بولست
 يا غير آن پاکت و ناقص طهارت
 نيت بخلاف و طوطي که پيش
 از استبراه بيايد که معلوم بولست
 در صورت شك مگر اينکه بيايد

مسئله محل اشکالت من *
 که در بول نیست پس در صورت علم
 بعد بول هر چه پروزای علی
 ناک و غیره ناقض است چه استبر
 کریم باشد یا نه سزاگر که
 بول کند و بعد وضو سازد
 بعد از وضو بلوغ ظاهر شود بمانند
 که بولست یا غیر آن و شایسته
 که آیا استبران نموده بود از بول
 یا نه چه صورت دارد چه حکم کند
 که بولست غیر استبران و غیر وضو
 باید باشد و نماز را بطلان آورد
 و هم چنین است هر که در اشکالت
 نماز بلوغ شبه ظاهر شود و یا
 ایله در صورت شک در استبر
 باید حکم کند که استبران نکند
 است سزاگر استبران لاقطاً
 در حق کسی که بیاید حرکت
 نمودن و طول زمان طالع شود
 که در محرم بول چه بماند
 یا نه چه سقوطش بعد نیست
 سزاگر که حشفه او را بریده
 باشند یا آنکه تمام ذکر او بریده
 باشند استبران از وضو لاقطاً
 نماند و بوضو بعد سقوط طهر
 نحو باید استبران نمود یا آیا

هر چند احوط نکره قنات است بلکه نداد است هر چند احوط است و اما قصد مند و یا نیز
 گرفتن و دادن با نیشاد اشکال مقصد در صوم او آن است از امور است که می آید و
 میشود بواجب و مکروه و حرام و از برای اتمام چند می باشد که خواهد آمد
 متعلقه بدان در ضمن چند بحث ذکر میشود بحث اول در ماهیت و شرایط و کیفیت احکام
 است و در آن چند بابت با احوط در شرایط و لولحق آن و در آن دو فصل است
 اول در شرایط و بوجوب و شرط است در روز و چندین اول در بوجوب عقل
 سقیم مسافر نبودن بسفری که نماز در آن قصر باشد چنانچه مسافر از مرض بلکه جمیع
 که برسد شخص استبران نفس محرم یا عرض محرم یا از تلف چیزی که حفظ آن واجب باشد
 یا از مشقت شدید که نتواند تحمل آن شد عدا و مثل آنها پنجم سلامت از بهوشی که غالب
 حواس شده باشد ششم خلل بودن از حیض و نفاس و شرط است در صحت روز و نیز چندین
 اول آنچه شرط است در وجوب مکر بلوغ که از طفل مبین چه خفته چه بپوشیده چه
 و واجب نیست در وقت و سیم ایمان و اسلام چنانچه آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه
 عید فطر و اضحی باشد و زمان که کنایش یک نام و یک روز داشته باشد نباشد در
 چاکه دو ماه متتابع واجب باشد هم چنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود
 در آن بر اگر روزه شهر رمضان در ماه رمضان قصد نماید از آن محسوب او نه از
 ماه رمضان پنجم آنکه کسی که روزه است میخواهد بیکر و قضا ماه رمضان بلکه غیر آن
 نیز مثل کفار آن و بخوان در روزه او نباشد اگر قضا ماه از غیر باشد و اگر استبران باشد
 بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام در روز سستی و آقا در او و کنیز
 موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالف ضرر ندارد و در حال حیض و استبران
 شرط است در صحت روزه مستحب از غیر نذام یعنی بدو و مادر و خصوصاً با تالم ایشان
 هفتم اجتماع یا تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل بیاید در آن یا شرط آن

اگر از جمله ضرورتی باشد مثل وجود روز نماز و صلا بلکه هرگاه علی باشد ضرورتی در آن تقلید
 پس اگر به نیت انکار کند و اخذ مسائیل روزه نکند و ترک در روزه را نداند یا اخذ نماید از کجایی
 که نباید اعتقاد با و نماید مجرب است آنچه مذکور گفتاد و امثال روزه نکند و هم چنین است
 حکم در غیر روزه از سایر عبادت اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه بایست است مسامحه است
 نمود می باشد و جو قضا بر او معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه سطر است چنانچه روزه
 وجه نماز وجه دعا وجه غیر اینها همین که بدانند که حرام نیست و مطلع شود بر قوا با استیجاب
 از یکی از علماء شیعه یا حیده در استیجاب آن به بیداری قوی و بوی باشد با اطلاع بر عده
 آن از مجتهد که غایت در آنجا فعل آن میکند و ازین بایست آنچه در کتب شیهه باشد از
 سنن اما بشرایط مذکوره و احتیاج به تقلید در خصوص آن بایست هشتم نیت قرین
 واجب نیست و روزه و نه صحیح است و چیزی از شرایط و جو غلظت باو و صحیح است و روزه و صحیح است
 اگر آنچه هست بر او از غسلها روز و شب چه نماز بر او وارد و احوط است که ترک نکند
 آنچه بر او هست از وضوء گرفتن و تغییر دادن پنبه بخوان هر چند صحت روزه تو
 بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوف است صحت روزه بر آن از غسل ظاهر است که
 غسلها روز است و هم چنین غسل شکیخته اگر پیش از فجر غسل کند که در آن صحت
 روزه و اما غسل شایسته در صحت روزه گذشت ندارد هر چند احوط است
 است نیز و هم چنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون به بیداری شرط
 نیست در صحت روزه از بر آن غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورتی که مبطول
 روزه نیست هر چند تا بابت ترک شود مجازا و اول که اگر از نماز ترک شود روزه او
 باطل است و شرط نیست پیش از آنکه غسل نماز صبح را بر طلع فجر و فرق نیست در
 شرط بود غسل در میان کبیره و متوسطه و اما وضوء در استیجاب قلیله شرط نیست و از
 مرضی صحیح نیست روزه اگر متضرر شود و معتبر است در وضوء در شایسته علم باطل بلکه

۱۱۷
 اگر از جمله ضرورتی باشد مثل وجود روز نماز و صلا بلکه هرگاه علی باشد ضرورتی در آن تقلید
 پس اگر به نیت انکار کند و اخذ مسائیل روزه نکند و ترک در روزه را نداند یا اخذ نماید از کجایی
 که نباید اعتقاد با و نماید مجرب است آنچه مذکور گفتاد و امثال روزه نکند و هم چنین است
 حکم در غیر روزه از سایر عبادت اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه بایست است مسامحه است
 نمود می باشد و جو قضا بر او معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه سطر است چنانچه روزه
 وجه نماز وجه دعا وجه غیر اینها همین که بدانند که حرام نیست و مطلع شود بر قوا با استیجاب
 از یکی از علماء شیعه یا حیده در استیجاب آن به بیداری قوی و بوی باشد با اطلاع بر عده
 آن از مجتهد که غایت در آنجا فعل آن میکند و ازین بایست آنچه در کتب شیهه باشد از
 سنن اما بشرایط مذکوره و احتیاج به تقلید در خصوص آن بایست هشتم نیت قرین
 واجب نیست و روزه و نه صحیح است و چیزی از شرایط و جو غلظت باو و صحیح است و روزه و صحیح است
 اگر آنچه هست بر او از غسلها روز و شب چه نماز بر او وارد و احوط است که ترک نکند
 آنچه بر او هست از وضوء گرفتن و تغییر دادن پنبه بخوان هر چند صحت روزه تو
 بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوف است صحت روزه بر آن از غسل ظاهر است که
 غسلها روز است و هم چنین غسل شکیخته اگر پیش از فجر غسل کند که در آن صحت
 روزه و اما غسل شایسته در صحت روزه گذشت ندارد هر چند احوط است
 است نیز و هم چنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون به بیداری شرط
 نیست در صحت روزه از بر آن غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورتی که مبطول
 روزه نیست هر چند تا بابت ترک شود مجازا و اول که اگر از نماز ترک شود روزه او
 باطل است و شرط نیست پیش از آنکه غسل نماز صبح را بر طلع فجر و فرق نیست در
 شرط بود غسل در میان کبیره و متوسطه و اما وضوء در استیجاب قلیله شرط نیست و از
 مرضی صحیح نیست روزه اگر متضرر شود و معتبر است در وضوء در شایسته علم باطل بلکه

با عدم اعتقاد بوجوه اعتقاد
 بر او من
 با اعتقاد آنکه ایضا او مطلق
 از و متحقق شده
 در استیجاب آن به بیداری قوی و بوی باشد با اطلاع بر عده
 آن از مجتهد که غایت در آنجا فعل آن میکند و ازین بایست آنچه در کتب شیهه باشد از
 سنن اما بشرایط مذکوره و احتیاج به تقلید در خصوص آن بایست هشتم نیت قرین
 واجب نیست و روزه و نه صحیح است و چیزی از شرایط و جو غلظت باو و صحیح است و روزه و صحیح است
 اگر آنچه هست بر او از غسلها روز و شب چه نماز بر او وارد و احوط است که ترک نکند
 آنچه بر او هست از وضوء گرفتن و تغییر دادن پنبه بخوان هر چند صحت روزه تو
 بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوف است صحت روزه بر آن از غسل ظاهر است که
 غسلها روز است و هم چنین غسل شکیخته اگر پیش از فجر غسل کند که در آن صحت
 روزه و اما غسل شایسته در صحت روزه گذشت ندارد هر چند احوط است
 است نیز و هم چنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون به بیداری شرط
 نیست در صحت روزه از بر آن غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورتی که مبطول
 روزه نیست هر چند تا بابت ترک شود مجازا و اول که اگر از نماز ترک شود روزه او
 باطل است و شرط نیست پیش از آنکه غسل نماز صبح را بر طلع فجر و فرق نیست در
 شرط بود غسل در میان کبیره و متوسطه و اما وضوء در استیجاب قلیله شرط نیست و از
 مرضی صحیح نیست روزه اگر متضرر شود و معتبر است در وضوء در شایسته علم باطل بلکه

و قضا کند و در پیرویدن پیر هرگاه غایب شود از روزی که رفتن چه معتدبر است یا نه
 چه معتدبر فطار نمایند و هم چنین حکم که یک ضایع است که سیر این میشود و نمیتواند ترک آن
 نماید و طعام روزی که واجب است بر هر یک از آنها در صورت مشقت بود روزی که برایشان قضا
 نمودن هر روزی که بعد از طعام و شرط است علاوه بر این در اخص یا سبب مرض و واجبیت
 قضا بر مرد پیر و زن پیر مطلقا چه برایشان آسان شود روزی که رفتن بعد از آنکه در وقت
 اول حوط و قضا کردنت و طاطلم یا خوشه عطش پس اگر به از مرض از غیر او حاصل شود
 در بین آن رمضان و رمضان آید و واجب است بر او قضا و واجب نیست اگر بر عاقل شود و این است
 بر آن که آید پیوسته خورد و هم چنین واجب است فطار نماید و ترک روزی که کند زن حامله که وضع
 او نزدیک باشد هرگاه برسد بر خود یا بر فرزند در شکم یا بر هر دو چیز از تشکی باشد چه
 از کربسکی و هم چنین زنجبه شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و برسد بر طفل یا طفل
 روزه گرفتن و فرق نیست در میان آنکه برسد بر تشکی یا کربسکی طفل یا ضرر هر یک
 نماید زن در عوض هر روز یک غذا از طعام و قضا کند بعد از زوال غدد و فرق نیست در
 روضه میامیامنا و متاجر و متبرعمه در تعلق صدقه و در طفل میا و ولد نسبه و در ضایع
 و حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن باشد یک از این روضه بار دفع ضرر و از طفل روزه
 نمیتواند فطار نماید و لازم است که تصدق از مال روضه باشد و اگر حرام بود
 بایست اعطار نماید روزه را بیکر ندر و اگر این باطل است و مستقط قضا نیست در حرام
 که قضا داشته باشد ناب و غیره در با حقیقت روزه و در آن چند فصل افضل از اول
 در زمان روزه اول وقت آن طلوع عصر دوم است که باید ترک نماید از آن وقت بعد از آنکه
 خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند از پیش از طبع هرگاه زمان وسعت ندارد
 از برای آن و غسل نمودن از جناب و در حکم جماع است استقامت و آخر وقت آن بنا بر اقوی
 حوط بر طرف شد و اگر مشقت از سختی آن گذشتن آن فصل دوم در وقت روزه

نمیشود بجز اگر در شب بخوابد
 و منهار میباید حرکت بود و بیک
 خارج از حشفه است و بعد از
 طلوع صبح اگر استبراء نماید
 منهار خارج شود استقامت خواهد
 بود و روزه اش صحیح اگر چه
 غسل لازم شود بجهت خروج
 پس در استقامت او چیزی نباید
 بکلی حرکت کردن منهار میباید بود
 و بکی خروج از حشفه و بخواند
 با بعد از آن حد ازین است غسل
 صوم نخواهد بود پس اگر کس
 شک کند در خروج منهار یا
 برینند که محتمل است در بعد
 بیدار شدن او منهار میباید یا
 غسل با او واجب است یا نه غسل
 و این نیست اگر چه طاطلم است
 بغسل و نقص است بعد از آن
 و منکر رفتن است بعد از آن
 از برای نماز اگر برود آید غیر
 از بدن و بیدار غسل واجب است
 یا نه و آن شک داشته باشد
 که منهار خودش یا غیر کرده است یا نه
 یا آنکه منظره بر او رسد که مانع
 است یا منهار زن پیر و اما ممکن
 میباشد که از مرد یا از خودش
 چه سوزانده چه جانت میباید
 محقق نمی شود و غسل واجب است

بشا علم بهر شایند باند که غیر از ۱۰۰
 حیرت میسازند آنکه علم بر سر
 با منته نظره است با منته مرد و
 اعاده عمل منته بچرخ
 شناخته میشود بعضی را
 اعتقاد این است که مندرم
 شناخته میشود بجهت شدت
 این یکی و شوه خاصه که غالباً
 در اینهاست که با منته
 لکن در استخبار نیت تحمل از غیر
 لازم است من
 در زمانه من و حکم من بودن لیکن لغوی کفایت
 یکی ازین چهار چیز بطریقه معلوم
 باقیم نماند انتقاء مگر همه بخارصه
 مثل رضایی که معاوم باشد
 انتقاء باقی بدو من یکی از آن
 کاف نخواهد بود و اگر من رضی باشد
 یا سبب نیت داشته باشد که
 ازین چهارم که بجهت میشود با علم
 با انتقاء باقی لیکن او طرد غیر
 صورت اجتماع سه در مطلقاً
 اینست که غسل کند و بعد
 آن غسل بپوشد اصغر نمودن
 بسیار در آنکه کفایت خوانند
 باشند یا با بجهت من اعتنا
 نماند بلکه کفایت میکند

بدانکه کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه قریه لا اله الا الله و تعیین آن هرگاه معین
 و اما قصد یا استخبار یا مثل آن یا اخطار ضرورت نیت و ترک آن مبطل روزه است چه
 عمد باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک اگر بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده یا چه
 می آید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان اینکه امساک میکنم از امور که می آید قریه
 بدو قصد وجود تعیین اگر بدانند که ماه رمضان است و اگر ندانند روزه بگیرد به نیت
 رمضان و بعد معلوم شود که آن از ماه رمضان بود کفایت میکند و مسقط قضا خواهد
 و مثل رمضان است در این حکم و در عدم حتماً تعیین با علم بان نذر معین و عهد و پیمان
 و استخبار و اقا کفارات و نذر مطلق و در نیت محتاج است بتعیین وقت و در
 هر چند در جز آن باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق صادر از ارض
 مخصوص یا او باشد و قصد من آن نداشته باشد پس لازم نیت سعی نمودند در
 اول فجر و نه مقارن فجر اخطار نمودن صورت روزه را در ذهن و اگر ترک نماید نیت را در
 داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر او واجبست نه کفاره و هم چنین باطلست
 روزه هرگاه در نیت کند که نذر افطار میکنم و هرگاه بعد از نیت روزه من آن را
 بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضرورت نیت هر چند آن فعل
 جماع باشد اینها که ذکر شد در روزه واجبست است مثل رمضان و نذر معین در حال
 احتیاط اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روزه اول ماه رمضان یا از روزه
 که نذر معین نموده آیا فراموش نموده باشد نیت را در وقت نیت باقیست تا بظهور قضا
 بر کس که علم بهم رسد و روزه آن روز یا بخاطرشاید بعد از فراموش نمودن آنکه
 نوز نیت کند و اگر نه روزه او باطل است و اما غیر روزه معین و اجازت قضا در ماه
 رمضان نذر مطلق و نافله اما روزه واجبست جایز است تجدید نیت در آن باز نوال
 در وقت که من با عمل بناورده باشد روزه او صحیح است و بظهورشده نمیشود و اما در نذر

کج ایتر نیت خوردن تا پیش از غروب باشد اگر بعد از نیت چیزی از روز فائده باشد و کفایت کند
 نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه ربیع و چه بیشتر و جایز است اول شهر رمضان نیت روزگرفتن
 تمام ما را نماید و کفایت آن نماید هرگز نیت علیحد نماید هر چند لحاظ کفایت آن با اول است و منعقد
 نمیشود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان در حضر و سفر و در واجب باصل شرع و نه غیر شرعی
 و نه صدق لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک یا فراموش نموده باشد کفایت
 رمضان کند چنانچه اگر واقع شود در روز معین غیر آن بجهل نایبها سقاطه نماید اول وقت
 نمیکند از آنچه نیت شده آورد حکم آن است عهد و این است روزه روزی و شایع است که شاک
 غرض شود می آنکه از شعبان یا از رمضان و اگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود
 و هم چنین هر گاه زدید نماید روزه رمضان و شعبان و اگر در یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان
 آن با عدم نیت روزه رمضان اگر پیش از ذوال باشد و مفطر بعمل نیارده باشد نیت
 کند و آن حجرت از روزه ماه رمضان اگر بعد از ظهر معلوم شود واجب است امتحان کردن و قضا
 گرفتن عوض آنرا و اگر نیت روزه نماید و غافل شود از آن در روز یا بخوابد در روز یا فراموش نماید
 روزه را در روز یا چیزی نیست و روزه او صحیح است و هر چیز است هر گاه مفطر نموده باشد در آن حال
 در یکی از صور مذکوره و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل
 یا قصد یا چیزی از آن نماید روزه او باطل است و اگر طفل بحد بلوغ برسد پیش از ظهر تکلیف
 نیت روزه را و روزه از حجرت بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد حجرت نیست
 روزه واجب و نه واجب است بر او قضا فصل پنجم در بیان آنچه باید از آن امتناع نمود چه پیش از
 نماز روزه مثل بقاء و جناب در شب روزه تا صبح چه در زمان روزه مثل غریب آبرو جنابت
 ز آنچه می آید از حکم آنکه اگر بفعل او در روز باطل میشود آن ده چیز است اول در خوردن
 استامید که هر یک منفرد و مؤکدا و کفاره آن مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان
 آب چه غیر معتاد مثل خاک و سنگ پیره و فشرده و چه خوردن استامید آنها متعارف است

جنابت شهوة و سستی بدن و عیاش
 اوصاف روزه در زمان شب است
 و اما بایقین عین بود در حال
 محکوم به جنابت است و غسل لازم
 است پس اگر کسی در بدن عیاش
 حاشا محقق بخورد ضعیف بیدار
 و بقیه کند که این نیز از خود است
 و بقیه کند که بعد از آن غسل
 نکرده تکلیفش چیست نیست
 نمازها کرده حج غسل میکند که
 و اعاده میکند هر نماز اگر بقیه
 بجا آورده بود در همان روزه بلکه
 احوط است اعاده هر نماز است که کفایت
 بدهد که در آن وقت بجا آورده
 پس و طحی حیوانات خوردن جنابت
 در وقت نماز است
 احوط در صورت قضا است
 مثل اینکه تمام حشفه را بجز
 آن بریده باشند معتبر در تحقق
 جناب چیست در حق او حاشا
 میشود جنابت بجز آنکه غیبیوم
 مقدار حشفه غسل بقیه
 در میان اجزاست بخوبی
 اول سر و گردن بشود بجز

بیرون آوردن آب از او و نبرد و جاز است در داخل در لعل نمودن تا آنکه بخوبی برسد و
 نیست و هم چنین در جرات ریختن بخوبی که بخوبی برسد یا امر نماید چیزی که چیزی بود برسد
 نیزه که فرود رود بشکم او یا خود با اختیار چنین نماید و مثل مذکور است چیزی در دماغ کردن
 بخوبی که وارد بر حلق و در لعل در جوشود مسیم جماع کرد گشت در دست زده است چنانچه
 موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در بعد در غل و چه در دفعه اول هر
 چند مفعول مرد باشد چه از اول بشود و چه نشود و هم چنین در شرح حیوانات و اگر محتمل
 شود در روز و در روز مفسد نیست چهار مرتبه کذب بر خدای سبحان نه که مفسد است
 و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقت مبطل است که بداند کذب است و نیست او را بداند
 یکی از ایشان هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نیست بلکه وجود واقع کند
 باشد مبطل است و نه موجب قضا و کفاره و لکن در الحاق نمودن فاطمه زهرا علیها السلام
 بسیار معصوم است هر چند ظاهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه علیهم
 السلام موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان باشد و هیچ
 ارتماس را نیست که مبطل نوزده و موجب قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرز و نوزده
 آب بلکه بفرز بر سر او آب هر چند یک یا موسس و شرب باشد در آب و فرقی نیست در میان
 آنکه منافذ منسد باشد یا نباشد و نه در میان روزه واجب است در افساده و نه در میان
 آنکه بدهد سر بر آب کند یا نه مگر آنکه هر چه را در وقت زیر آب کند که مجموع در
 یک حال در زیر آب باشد که بر این تقدیر نه حرام است و نه مفسد است اگر هم در زیر آب
 نماید بقصد غسل کردن ^{بغیر} غسل کردن و باطل است اینها هر چه در غیر مذکور
 ارتماس است و اما اگر سهوا ارتماس نماید باعث فساد روزه نیست و حد آنکه بعد
 فروردن سر متذکر شود و مبادرت نماید به پیش آوردن سر از آب و غسل در هر دو
 صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا در آب غصب صحیح است روزه آن و باطل

عرفیه

در وقت مبطل است که بداند کذب است و نیست او را بداند
 یکی از ایشان هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نیست بلکه وجود واقع کند
 باشد مبطل است و نه موجب قضا و کفاره و لکن در الحاق نمودن فاطمه زهرا علیها السلام
 بسیار معصوم است هر چند ظاهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه علیهم
 السلام موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان باشد و هیچ
 ارتماس را نیست که مبطل نوزده و موجب قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرز و نوزده
 آب بلکه بفرز بر سر او آب هر چند یک یا موسس و شرب باشد در آب و فرقی نیست در میان
 آنکه منافذ منسد باشد یا نباشد و نه در میان روزه واجب است در افساده و نه در میان
 آنکه بدهد سر بر آب کند یا نه مگر آنکه هر چه را در وقت زیر آب کند که مجموع در
 یک حال در زیر آب باشد که بر این تقدیر نه حرام است و نه مفسد است اگر هم در زیر آب
 نماید بقصد غسل کردن ^{بغیر} غسل کردن و باطل است اینها هر چه در غیر مذکور
 ارتماس است و اما اگر سهوا ارتماس نماید باعث فساد روزه نیست و حد آنکه بعد
 فروردن سر متذکر شود و مبادرت نماید به پیش آوردن سر از آب و غسل در هر دو
 صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا در آب غصب صحیح است روزه آن و باطل

چنین غلبه نماز صحیح است
 مادامی که عادت از او صادر نشود
 چنانچه بوضوح مستحبه جایز نیست
 مگر در وقتیکه قصد رفع حدث
 در آن عود باشد چنانچه در
 وضوء که دست سست اندل در
 غسل جایز است یا نه جایز است
 در صورتیکه غسل معتدله معتدله
 یا هر دو را بشنود یا هر دو را
 و اما بعضی واجب و بعضی مستحب
 داخل محل اشکال است لعمریه بلکه
 اقوی ترک است بر جدول طلا و
 نقر کشیدن کار و قرآن چه بود
 دارد حج جایز است چه مستحب
 باشد و چه نباشد بلکه جایز است
 تمام کاغذ را بطلان بخین و
 بر روی آن نوشتن بر استعمال
 ظرفی که خط طلا و نقر در آن
 کشیده شده باشد یا با طلا
 مطلا کرده باشند یا در آن جز
 طلا و نقر نسیجه مطلا کرده یا نقره
 کوبیده باشند چه صورتی در
 حج جایز است ولیکن احوط است
 خصوصاً در ظرفی که نقره بر آن
 کشیده شده است استعمال آن
 مطلقاً باین موضع مفضض
 یعنی کاش که بر این نقره قرار
 داده باشند احوط است
 از گذاشتن دهن در خاک خوردن
 بر آن موضع استعمال و لغو

در وقتیکه نیت در وقتیکه نیت در وقتیکه نیت

غسل آن ششم رسید غبار بحلق و حد آن مخرج خاوند نقطه دار است و آن
 قضا و کفاره آنچه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام مثل خاک هرگاه خود برسد از
 بحلق یا با عیث شود یعنی از آن مورسید باشد مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار
 باشد و حفظ نماید از آن بجز آنکه هرگاه حفظ نماید از خود بخوی که باید و بعد
 از آن ظاهر شد که غبار در حلق او داخل شده است و نداشتند و معتبر نیست در آن غلبه
 بودن بلکه کفایت میکند احسن نمودن آن و جمعی الحاق نموده اند بغبار و در بخار را
 که غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه خالی از قوه نیست هفتقره کردن و آن موجب
 قضا است اگر بعد و اختیار واقع شود و اختیار نماید بر او چنین نیست و اگر بطریقی
 شده باشد حقا ندارد لکن مفسده است و ماز در وقتیکه کردن صد عرفا است لیسیت
 از زیر بایرون آمدن هشت و کرم و نحو آنها و همچنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و
 بر کرم مضرت نیست و اگر در قضا دهن بیاید یا از آن بریزد و اگر عمد آن بر دهن قضا و کفاره
 واجب است بر او هشم استقنا یعنی اخراج نمودن منی از خود بغير جماع و واجب میشود
 قضا و کفاره و هم چنین است عملی که سبب انزال بشود عاده هر چند قصد انزال بآن
 نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی بر او نیاید آن مفسده نماند لکن
 آن فعل حرام است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد انزال بآن
 یا آنکه عادت او خروج منی باشد قضا و کفاره میباید چه بجلال چه بحرام و الا نه
 موجب قضا است و نه کفاره و هم چنین است حال کوشیدن بصدازن و سخن آن و تخلی
 جماع و نحو آن هرگاه با عیث خروج منی شود تمام حقا باین است بد و ضرورت آن
 حرام و مفسده روزه و بوقضا و کفاره او بجا میاید مگر هاست لیکن احوط تر است هشم
 بقای جنات عمدات باطوع و غیره چنانچه رسیده باشد باجلام یا بسبب دیگر و آن حرام
 مفسده روزه و بوقضا و کفاره او این حکم در روزه شهر رمضان و قضا آن ثابت است در جمیع

اتم

اقتدار و زه ختم در صوم مستحب و مثل بقا بر جفا است بقا بر حیض و غبار و استخوانه
 لیکن ظاهر شو تفضیلت آدر اینها نه کفاره و مخصوص حکم اینها بشهر رمضان بغير آن حتی
 قضا شهر رمضان حوط عدم بقاء بر احد مذکوره است حتی جابت و رجیع استام
 حتمت و غسل مرتب واجبیت و مثل بقا بر جفاست خوابید جنب بقصد غسل نکرد
 یا با تر در آن یا خوابید آن بعد از خواب که پیش از آن جنب شده باشد اگر غلام بر غسل نیاید
 و اگر غارم باشد و مجوز و تا بصبح که تاره بر او واجبیت ولیکن قضا بر او لازم است
 و این خواب خواب سابق بر آن هیچیک حرام نیست ولیکن احوط خواب دوم است و اگر دفعه
 سیم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است هر چند غلام بر غسل باشد و مثل نومه
 ثالثه است نومه اولی اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا بصبح یا متر تعقیب شد در
 غسل نمودن و غسل نمودن و اما اگر غافل شود از جفا یا از غسل پیش از صبح یا از آنکه
 شپزه است کفاره بلکه قضا بر آن واجبیت و اگر ممکن نشود بر یکی از جنب و غیر آن غسل
 واجبیت تیمم نماید و لحوط بقاء بر این تیمم و نحو اینست تا صبح است هر چند در تعیین
 آن اشکالست یا مانند در مقام چند بخت محققا آنکه آنچه مذکور شد که مبطل روزه
 در وقتیکه که بعمل آورد آنرا از دو عمد و اختیار هر گاه نیاید فعل فطر بعمل آورد روزه
 او باطل نمیشود و اگر بدانند که روزه او لیکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل میکند روزه
 و از بعمل آورد در نماز آن منور حکماست و هم چنین باطل نمیشود هر گاه بد و قصد
 اراده فعل فطر همان واقع شود مثل آنکه پیشتر بدانند و در حلق او داخل شود یا
 داخل شود غیا علیظدر حلق او در محلی که احتراز از آن ممکن نباشد و هم چنین هر گاه
 بپوشند در حلق او چیزی را یا اینقدر نرسند او را که بر اختیار و بقصد شود و بخورد
 را اگر از ابرسانند بر ضرر نفس یا عیال یا مال یا برادران دینی او بخوی که لایق مجال
 نباشد محمل آن و قرآن شهادت میدهد که اگر افاضت نکند چنان خواهد شد پس اگر افاضت نکند

۱۳۰ و نظر و غیره که در حدیث آورده
 صحیح است استعمال آن مگر
 یقین حاصل کند بجا است
 نظریه غیر از یکدیگر قیاسی باشد
 که اجزای او شراب در آن نفوذ کرده
 باشد بعد از تطهیر استعمال
 چه صورت در حج بعد از تطهیر
 استعمالش مگر در حالت محال آنکه
 نفوذ نکرده باشد پس استعمال
 آن در این صورت بعد از تطهیر
 که اهل جبار است و فرقی نیست
 درین باب طرف چوبی که در و نحو
 اینها ساق طهورین تکلیفتر
 چیست حج احوط است که هر
 حالت نماز کند و عصا نیز بجای
 آورد در خارج وقت بعد از آن
 از احد طهورین است مخصوص
 در شطاه مبارک در رمضان قد
 طهورین شود چه صورت دارد
 حج روزه است صحیح و قضا لازم
 نیست سن تیمم بدل از وضو
 مستحب و غسل مستحب جبار
 باین حج تیمم بدل از وضو
 جایز است در هر دو صورت
 وضو مستحب و وضو مستحب
 از وضوها که رافع حد نیستند
 و بالجمله تیمم بدل از وضو
 و غسل که رافع حد و طهورین
 ایاض ضلوه بود بجا است

روزه او باطل است و قضا و واجب است و مثل اینست تقیه از مخالفین و اگر شلعه داشته باشد
 در اینکه چیز مبطل روزه ایانه مثل آنکه مجتهد او ممکن نمیشود او را فهمید حکم آن یا مقلدان
 روزه آن مجتهد نمیرسد چنانچه آن فعل بر آن هر چند در لزوم قضا و اشکالست چنانچه عقد
 و جوب کفاره ظاهر و انا جاهل پس اگر مقصر روزه او باطل است و قضا بر آن واجبست
 نه کفاره و اگر غیبه تراست بر او کفاره و قضا نیست بحد و تحریر در پیام مفسر آنکه
 نیست در کتاب آنجا اولیکن موجب قضا میشود و آنها چند چیز از آن جمله افطار کردن پیش از قضا
 صبح با قدر بر آن که جایز است تا یقین بطلوع شمع ندارد لیکن اگر بعد معلوم شود
 صبح بوده افتضار و لازم است نه کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود
 بیا بودن شب یا قدر بر آن نداشته باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست
 بر آن قضا و نه کفاره و مخصوص است حکم بجهت بر تقدیر تفحص نمودن شهر رمضان و آن
 معین و نیز از آنجمله است اعتماد نمودن بر قول کسی که خبر دهد که شب است و بآن اعتماد
 شود و مظنه بقول او بهم رساند و مقدمات او بود و بعد معلوم شود که صبح طالع بود
 و اگر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند بر آن نشانه لازم نیست و از آن جمله است اگر کسی
 خبر نهد که صبح است و او گمان کند که شام است یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد
 معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا و نه کفاره بجز سینه حرام است روزه
 واجب معین بالذات مثل انطاق کردن با فقه در بعضی از آنکه تاره واجب میشود مثل روزه ما
 رمضان و غیر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چنانچه
 شمه رمضان وجه شرآن و قضا وجه از خود است وجه از غیر چه بر وجه شرآن باشد
 و چه بر وجه ولایت و چه بر وجه استیجاب و مکروه افطار نمودن بعد از زوال در غیر
 شهر رمضان و در آن حرام اگر مضیق باشد وقت قضا معین است تمام آن و لازم بود
 کفاره آن اگر باطل کند قبل از زوال و اگر میشود کفاره بکسر سبب آن اگر طاعت شود

کفاره روزه اگر باطل است و قضا واجب است و مثل اینست تقیه از مخالفین و اگر شلعه داشته باشد
 در اینکه چیز مبطل روزه ایانه مثل آنکه مجتهد او ممکن نمیشود او را فهمید حکم آن یا مقلدان
 روزه آن مجتهد نمیرسد چنانچه آن فعل بر آن هر چند در لزوم قضا و اشکالست چنانچه عقد
 و جوب کفاره ظاهر و انا جاهل پس اگر مقصر روزه او باطل است و قضا بر آن واجبست
 نه کفاره و اگر غیبه تراست بر او کفاره و قضا نیست بحد و تحریر در پیام مفسر آنکه
 نیست در کتاب آنجا اولیکن موجب قضا میشود و آنها چند چیز از آن جمله افطار کردن پیش از قضا
 صبح با قدر بر آن که جایز است تا یقین بطلوع شمع ندارد لیکن اگر بعد معلوم شود
 صبح بوده افتضار و لازم است نه کفاره و اگر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن شود
 بیا بودن شب یا قدر بر آن نداشته باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست
 بر آن قضا و نه کفاره و مخصوص است حکم بجهت بر تقدیر تفحص نمودن شهر رمضان و آن
 معین و نیز از آنجمله است اعتماد نمودن بر قول کسی که خبر دهد که شب است و بآن اعتماد
 شود و مظنه بقول او بهم رساند و مقدمات او بود و بعد معلوم شود که صبح طالع بود
 و اگر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند بر آن نشانه لازم نیست و از آن جمله است اگر کسی
 خبر نهد که صبح است و او گمان کند که شام است یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد
 معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا و نه کفاره بجز سینه حرام است روزه
 واجب معین بالذات مثل انطاق کردن با فقه در بعضی از آنکه تاره واجب میشود مثل روزه ما
 رمضان و غیر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چنانچه
 شمه رمضان وجه شرآن و قضا وجه از خود است وجه از غیر چه بر وجه شرآن باشد
 و چه بر وجه ولایت و چه بر وجه استیجاب و مکروه افطار نمودن بعد از زوال در غیر
 شهر رمضان و در آن حرام اگر مضیق باشد وقت قضا معین است تمام آن و لازم بود
 کفاره آن اگر باطل کند قبل از زوال و اگر میشود کفاره بکسر سبب آن اگر طاعت شود

در ایام

بند